

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، زمستان ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۲۰، ص ۶۳-۹۸

تجدید حیات فکری، فرهنگی معتزله در قرن چهارم هجری

دکتر حسین مفتخری*

علی فتح قبادپور**

جریان فکری معتزله به مدت سی سال (در عهد مأمون، معتصم و واثق) مورد توجه خلفای عباسی بود. در سال ۲۳۲ هجری متوکل به خلافت رسید و اهل حدیث بر امور مسلط شدند و به آزار و اذیت معتزله و مخالفان خود پرداختند. هر چند معتزله نفوذ خود را در دربار عباسی از دست دادند، ولی در قرن چهارم در دستگاه حکومتی آل بویه شخصیت‌های مهمی از معتزله ظهور کردند که هر کدام نقش مؤثری در پیش برد این مکتب ایفا نمودند. این دوره از نظر تدوین آثار، مهم‌ترین دوره فرهنگی معتزله به شمار می‌رود. صاحب بن عباد طالقانی یکی از چهره‌های سیاسی آل بویه که معتزلی مسلک بود، نقش به‌سزایی در ترویج آراء و عقاید معتزله ایفا نمود. وی که وزیر دو تن از امرای بویهی (مؤیدالدوله و فخرالدوله) بود، قاضی عبدالجبار همدانی را به ری فراخواند و وی را منصب قاضی القضاتی داد که عامل مؤثری در گسترش آراء و عقاید معتزله به شمار آمد.

در مقاله‌ی حاضر ضمن معرفی تنی چند از مشاهیر معتزله در قرن چهارم هجری نقش اساسی ایشان در تجدید حیات فکری، فرهنگی معتزله را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

واژه‌های کلیدی: معتزله، ابوعلی جبائی، ابوهاشم جبائی، قاضی عبدالجبار همدانی،

صاحب بن عباد طالقانی، ری، آل بویه.

* دانشیار دانشگاه تربیت معلم تهران. ** کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

مقدمه:

نباید چنین تصور کرد که با قدرت یافتن متوکل، آفتاب دولت معتزله و روزگار شکوفایی این اندیشه غروب کرد و نباید گفت از این زمان به بعد معتزله در دستگاه حکومت و در نظر عامه، حامیان مهمی نداشتند. الغای دستور محنت از سوی متوکل در سال ۲۳۴ هجری صرفاً نشانه‌ی پایان دوره‌ای است که طی آن مکتب معتزله حدود سی سال مورد توجه خلفای عباسی بود. با پایان یافتن این دوره‌ی سی ساله، اهل حدیث در امور سیاسی خلافت عباسی دخالت کردند و معتزله را مورد آزار و اذیت قرار دادند، اما این امر علی‌رغم تمام محدودیت‌ها سبب از بین رفتن جریان فکری معتزله نگردید. در این عصر، معتزله نه تنها در پایتخت، بلکه در نواحی بی‌شماری از جهان اسلام مخصوصاً ایران استقرار پیدا کرده بود که محدودیت‌های اعمال شده بر معتزله، توسط دستگاه خلافت و اهل حدیث در بغداد بر این نواحی تأثیری نداشت. مقدّسی در این باره می‌گوید: در این زمان در مناطقی چون شام، مصر، نیشابور، خوزستان و فارس گروه معتزله‌ی زیادی زندگی می‌کردند.

علاوه بر این، هر چند معتزله از حمایت خلافت عباسی محروم شدند، اما آنها بعداً شاهزادگان یا اشخاص با نفوذ دیگری را (به خصوص در دوره‌ی حکومت آل بویه) یافتند که آنها حمایت کنند. بسیاری از محققان و نویسندگان ملل و نحل بر این نکته تأکید داشته‌اند که دوره‌ی نخست معتزله با حمایت خاندان عباسی به ویژه در عصر مأمون، معتصم و واثق شکل گرفت و شخصیت‌های مشهوری چون نظام، جاحظ، احمد بن ابی دؤاد و... برای گسترش مکتب معتزله سعی زیادی نمودند که این دوره را دوره‌ی قهرمانان یا سلف صالح نامیده‌اند.

اگر نگاهی به مکتب معتزله تا قبل از به خلافت رسیدن متوکل (دوره نخست) و دوره‌ی بعد از به خلافت رسیدن وی (دوره بعد) بیندازیم به این نکته پی خواهیم برد که دوره‌ی نخست در نظر ما مهم‌ترین دوره نیست. زیرا در مرحله‌ی بعد بود که معتزله در اتقان و

نظام‌مند کردن آموزه‌ها بروز و ظهور یافتند؛ مرحله‌ای که می‌توان آن را دوره‌ی کلاسیک معتزله توصیف کرد که تقریباً از ربع آخر قرن سوم تا اواسط قرن پنجم ادامه یافت. در این دوره، اشخاصی چون ابوعلی و ابوهاشم جبائی، قاضی عبدالجبار همدانی، صاحب بن عباد و... ظهور کردند که هر کدام نقش مهمی در پیش برد این مکتب ایفا نمودند. به لحاظ تدوین آثار، این دوره مهم‌ترین دوره‌ی معتزله است و فردی چون قاضی عبدالجبار در این عصر آثار فراوانی در تأیید مکتب معتزله از خود به جا گذاشت که هیچ کدام از مشاهیر معتزلی از نظر کثرت آثار به پای وی نرسیده‌اند. در مقاله حاضر حیات فکری، فرهنگی مشاهیر فوق‌الذکر را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. ابوعلی جبائی

ابوعلی محمد بن عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن حمران بن ابان، وابسته به عثمان بن عفان است.^۱ ایشان از علمای علم کلام معتزلی بود که آن را از استادش ابی یوسف یعقوب بن عبدالله الشحام، رئیس معتزله‌ی بصره در عصر خویش فرا گرفت.^۲ به اصحاب ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی، جبائیه گفته می‌شود.^۳ «ابوعلی از علمای معتزله و رئیس آنها در زمان خود بود و جبائیه به جبّا موسوم است و نسب وی به جبّا یکی از روستاهای بصره است که ایشان در بصره مشهور و در جبّا مدفون گردید.»^۴

مؤلف کتاب تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، جبّا را از روستاهای بصره نمی‌شمرد، بلکه معتقد است که آن نام آبادی یا ناحیه‌ای در استان خوزستان است. وی می‌نویسد، برخی آبادان را جزء این ناحیه که از یک سو در کنار بصره و از سوی دیگر در کنار اهواز قرار گرفته، دانسته و حتی برخی از کسانی که در این امر اطلاعات و تجاربی ندارند، جبّا را از توابع بصره شمرده‌اند در حالی که واقع امر چنین نیست.^۵

ابوعلی جبائی در سال ۲۳۵ هجری، دیده به جهان گشود و در سال ۳۰۳ هجری درگذشت.^۶ ایشان از کودکی به تیزهوشی و زیرکی شناخته شد و در بزرگی به قدرت اقناع و غلبه بر دشمن، شهرت یافت و در علم کلام، سرآمد گردید. ابن مرتضی، حکایتی از نبوغ سرشار و زودرس او و نیز قدرت وی در دوران خردسالی بر مجادله در مسائل علم کلام آورده است. وی می‌نویسد: او با همه‌ی خردسالی به داشتن قدرت در جدل معروف بود. قطان نیز نقل کرده است که وی به منظور مناظره با جماعتی نشست. آنان به انتظار مردی از همان جماعت نشستند و وی حضور نیافت. در زمانی که مردی از علمای جبریه به نام صقر در آنجا حضور داشت، یکی از حاضران جلسه گفت: آیا در اینجا کسی نیست که سخن بگوید؟ ناگاه پسری سفید چهره خود را به صقر رساند و به وی گفت: از تو بپرسم؟ حاضران به او نگریستند و از جرأت و جسارت او با وجود کمی سنش شگفت زده شدند. صقر در پاسخ او گفت: بپرس. او گفت: آیا خداوند فعل عادلانه انجام می‌دهد؟ پاسخ داد: آری. گفت: آیا او را بدین سبب که فعل عادلانه انجام می‌دهد، عادل می‌نامی؟ گفت: آری. پرسید آیا او ستم می‌کند؟ گفت: آری. پرسید: آیا او را به این دلیل که ستم می‌کند، ستمکار می‌نامی؟ گفت: نه. جبائی گفت: پس لازم است، او را بدان سبب که فعل عادلانه انجام می‌دهد نیز عادل نخوانی. اینجا بود که صقر درماند و مردم پرسیدند که این کودک که بود و در پاسخ گفته شد: او پسری از جبائست.^۷

اساتید و شاگردان

ابایعقوب شحّام، استاد جبائی بود و البته جبائی با دیگر متکلمان دوران خویش نیز ملاقات کرد.^۸ ابویعقوب یوسف بن عبدالله بن اسحاق شحّام از اصحاب ابوالهذیل بود و ریاست معتزله نیز به او رسید. او کتبی در ردّ بر مخالفان و تفسیر قرآن دارد. وی از باهوش‌ترین مردم بود و هشتاد سال زیست.^۹

از شاگردان وی، دختر و پسر وی و ابوالحسن اشعری را می‌توان نام برد. فرزندش، ابوهاشم که بعد از وی به ریاست معتزله رسید و طریقه‌ی بهشمیه به نام وی موصوف و مشهور گردید به همراه پدر، آخرین دوره‌های اهمّیت معتزله را نشان می‌دهند.^{۱۱} ابوالحسن اشعری دیگر شاگرد وی بود که از طریقه‌ی اعتزال روی برگرداند و مذهب اشعری را بنا نهاد.^{۱۱}

تالیفات

ابن مرتضی نقل می‌کند: «هیچ گاه نبود که او کتابی خاص را بنگرد، مگر اینکه یک روز در زیج خوارزمی می‌نگریست. یک روز هم او را دیدم که قسمتی از الجامع‌الکبیر محمد بن حسن را در دست دارد.» وی می‌گفت: کلام برای او از هر چیز دیگر آسان تر است، زیرا عقل بر آن دلالت می‌کند.^{۱۲} ابوعلی جبائی به علم کلام، اشتغال داشت اما آثاری در تفسیر قرآن و علم نجوم و مقالاتی در خلق قرآن نیز به وی منسوب است.^{۱۳} ابن مرتضی در طبقات‌المعتزله برای او از یک تفسیر قرآن نام برده که در آن از هیچ کس جز ابوبکر عبدالرحمن بن کیسان اصم، ذکری به میان نیامده است.^{۱۴} وی همچنین کتاب‌هایی در ردّ اهل نجوم برای او ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که بسیاری از این مسائل، مشابه دلایل ظنی است که موجب گمان بیشتر می‌شود.^{۱۵} ابوعلی همچنین کتاب اللطیف را برای برخی از شاگردانش از جمله، ابوالفضل خجندی و کسانی دیگر املاء کرده است.^{۱۶} در لسان‌المیزان آمده است: ابوعلی جبائی حدود هفتاد تصنیف دارد که از جمله آثار وی، الرد علی الاشعری فی الروایه می‌باشد.^{۱۷} او همچنین ردّیه‌هایی بر ابوالحسن خیاط، صالحی، جاحظ، نظام و دیگر معتزلیان که با آنان اختلاف نظر داشته است دارد.^{۱۸}

مناظره‌ی ابوعلی جبّائی با ابوالحسن اشعری

ابوالحسن اشعری در آغاز از معتزله‌ی بصره بود و مدت چهل سال شاگرد ابوعلی جبّائی بود تا اینکه طریقه‌ی اعتزال را ترک کرد و مکتب اشعری را به وجود آورد. مناظراتی میان جبّائی و ابوالحسن اشعری گزارش شده که نمی‌توانیم به دقت مشخص کنیم که آیا این مناظرات قبل از ردّ علنی مذهب معتزله صورت گرفته و یا بعد از آن؟

یکی از مهم‌ترین مناظرات میان ایشان که در منابع مختلف نقل شده روایت ابن خلکان است که می‌گوید: «پیشوای سنت، شیخ ابوالحسن اشعری علم کلام را از او اخذ کرد و مناظره‌ای با او داشته است که علما آن را چنین روایت کرده‌اند: گفته می‌شود، ابوالحسن اشعری از استاد خویش، ابوعلی جبّائی پرسید که سه برادرند یکی مؤمن، نیکوکار و پرهیزگار، دیگری کافر، فاسق و بدکار و سومی خردسال. هر سه نفر در گذشته‌اند، اکنون بگو حکم این سه چیست؟ جبّائی پاسخ داد: آن زاهد در بهشت و کافر در جهنّم و آن خردسال اهل نجات است. اشعری گفت: اگر آن خردسال بخواهد به درجات آن پرهیزگار برود، آیا به او اجازه داده می‌شود؟ جبّائی پاسخ داد: نه، زیرا به او گفته می‌شود، برادرت به سبب عبادات فراوان خویش به این درجات رسیده و تو از آن طاعات، برخوردار نیستی. اشعری گفت: اگر خردسال بگوید: تقصیر از من نیست، تو خود، مرا باقی نگذاشتی و بر طاعت توانا نساختی. جبّائی پاسخ داد، خداوند می‌گوید: من می‌دانستم که اگر تو باقی می‌ماندی، نافرمانی می‌کردی و مستحق عذاب دردناک می‌شدی. پس من مصلحت تو را مراعات کردم. اشعری گفت: اینک اگر آن برادر کافر بگوید: ای پروردگار عالمیان، آن گونه که حال او را می‌دانستی، حال مرا نیز می‌دانستی پس چرا مصلحت او را مراعات کردی و مصلحت مرا مراعات نکردی؟ در این هنگام جبّائی به اشعری گفت: تو دیوانه‌ای. او گفت: نه! بلکه الاغ شیخ در سر بالایی مانده است و بدین ترتیب بود که جبّائی از دادن پاسخ درماند». ^{۱۹} مناظرات دیگری نیز میان ایشان روی داده و در منابع

مختلف به آنها اشاره گردیده است که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

۲. ابوهاشم جبائی

او ابوهاشم عبدالسلام بن ابی علی جبائی بن عبدالوهاب بن عبدالسلام بن خالد بن حمران بن ابان بن عثمان است. درباره‌ی ولادت او خطیب بغدادی در تاریخ بغداد چنین می‌گوید: «تنوخی به نقل از ابوالحسن احمد بن یوسف بن ازرقی، برایم نقل کرده است که گفت: ابوهاشم عبدالسلام بن محمد بن عبدالوهاب جبائی گفته است: من در سال ۲۷۷ هجری دیده به جهان گشودم و پدرم ابوعلی نیز در سال ۲۳۵ هجری به دنیا آمد و در شعبان سال ۳۰۳ هجری وفات یافت».^{۲۰}

این تاریخ در *وفیات الاعیان* به صورت تحریف شده، چنین آمده است: «ولادت ابوهاشم در سال ۲۴۷ هجری بوده است».^{۲۱} وی در بصره به دنیا آمد و در سال ۳۲۱ هجری وفات یافت».^{۲۲}

ایشان از اکابر متکلمین و بزرگان علمای کلام در فرقه‌ی معتزله بود. در علوم ادبیه نیز بی‌نظیر بود. او مانند پدرش در اکثر مسائل کلامیه با اغلب فرقی اسلامی مخالفت می‌نمود. وی در مذهب اعتزال، طریق خاصی پیمود و مقالاتی نوشت که در کتب کلامی به طور مشروح آمده است. علاوه بر مخالفت با دیگران در پاره‌ای عقاید دینی با پدرش مخالفت نمود و نتایج افکار خود را در قلوب اکثر مسلمین رسوخ داد، تا آنکه شعبه‌ی مخصوص دیگری نیز از معتزله منشعب شد و در میان فرقی اسلامی به بهشمیه مشهور گردید.^{۲۳}

اساتید ابوهاشم جبائی

او علم نحو را از ابوالعباس مبرّد، فرا گرفت. در مبرّد، نوعی سبک مغزی وجود داشت و

بدین سبب به ابوهاشم گفته شد: چگونه سبک‌سری او را تحمّل می‌کنی؟ و او پاسخ داد: تحمّل او را شایسته‌تر از نادان بودن به اصول زبان عرب دیده‌ام که البته این مضمون گفته‌ی اوست.^{۲۴}

وی علم کلام را از پدرش فراگرفت و بدان علاقه‌ی بسیار داشت و در پرسش از پدر درباره مسائل مختلف دینی اصرار فراوان می‌کرد تا آنجا که پدرش از او آزرده می‌شد. ابن مرتضی در این باره می‌گوید: او از شدت علاقمندی، آن قدر از ابوعلی پرسش می‌کرد که او از وی آزرده می‌شد. برخی از اوقات، هنگام مناظره و بحث ابوعلی با وی، ابوعلی می‌گفت: آزارمان مده! اما او همچنان بر پرسش اصرار می‌ورزید.^{۲۵} ابوعلی بر بستر خویش، دراز می‌کشید و ابوهاشم در مقابل او می‌ایستاد و به پرسش می‌پرداخت تا زمانی که او را خسته می‌کرد و او نیز روی خود را از او بر می‌گرداند. اما باز، ابوهاشم به آن سو که او رویش را چرخانده بود می‌رفت و پیوسته به این کار ادامه می‌داد تا زمانی که پدر به خواب می‌رفت. گاه نیز ابوعلی پیش‌دستی می‌کرد و در را به روی ابوهاشم می‌بست. آن کس که علاقه‌ی او در این حد باشد و چنان هوشمندی و ذکاوتی نیز در او مشاهده شود از سرآمد شدن او در علم هیچ شگفتی نخواهد بود.^{۲۶}

شاگردان ابوهاشم

او شاگردان برجسته‌ی بسیاری داشت که ابن مرتضی از برخی از آنان در ضمن طبقه‌ی دهم از طبقات معتزله یاد می‌کند و از اینان نام می‌برد. ۱. ابوعلی بن خلّاد: صاحب کتاب *الاصول و شرح الاصول* که نخست در عسکر و سپس در بغداد شاگردی ابوهاشم کرد و البته عمرش کوتاه بود. ۲. احتمالاً مشهورترین آنها ابو عبدالله حسین بن علی بصری است که نخست از ابوعلی خلّاد و پس از آن از ابوهاشم کسب علم کرد و با سعی و تلاش خویش به درجه‌ای رسید که جز او از اصحاب ابوهاشم کسی بدان نرسیده است.^{۲۷} ۳. ابواسحاق عیاش یا

ابراهیم بن عیاش بصری. قاضی عبدالجبار می‌گوید: او همان کسی است که من در آغاز، نزد او تحصیل می‌کردم و در حد بالایی از پاکدامنی و زهد قرار داشت.^{۲۸} ۴. ابوالقاسم سیرافی که در ۶۲ سالگی درگذشت. ۵. ابو عمران سیرافی: نخست در محضر ابوهاشم کسب علم کرد و سپس از او جدا شد و با ابوبکر بن اخشید رفت و آمد کرد. ۶. ابوالحسین ازرق یا احمد بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن بهلول انباری تنوخی، علم کلام را از ابوهاشم، فقه را از کرخی، قرآن را از ابن مجاهد و نحو را از ابن سراج فرا گرفت. ۷. ابوالحسین طوائفی بغدادی، پیرو مذهب فقهی شافعی و دارای کتابی در اصول فقه. ۸. خواهر ابوهاشم و دختر ابوعلی جبائی به مراتبی از علم رسید در برخی مسائل از پدر پرسش می‌کرد و وی نیز به او پاسخ می‌گفت. وی مبلغ زنان بود و در آن دیار از او بهره‌ها بردند. ۹. احمد بن ابی هاشم که از نجیب‌ترین فرزندان ابوهاشم و دارای مراتبی از علم بود. ۱۰. ابوالحسن بن نجیح از اهالی بغداد. ۱۱. ابوبکر بخاری، وی در علم کلام از ابوهاشم کسب فیض کرد و به درجه‌ای از علم رسید. ۱۲. ابومحمد عبدکی، او نیز از ابوهاشم کسب علم کرد و از خبرگان در علم کلام بود.^{۲۹}

تألیفات ابوهاشم

ابن ندیم در الفهرست، کتب ذیل را از وی دانسته است: ۱. الجامع الکبیر ۲. الابواب الکبیر ۳. الابواب الصغیر ۴. الجامع الصغیر ۵. الانسان ۶. العوض ۷. المسائل العسکریات ۸. النقض علی ارسطاطاليس فی الکون و الفساد ۹. الطبائع و النقض علی القائلین بها ۱۰. الاجتهاد^{۳۰} بغدادی نیز در الفرق بین الفرق، دو کتاب استحقاق الذم و البغدادیات را از آثار وی می‌شمرد.^{۳۱}

آرای معاصران و متأخران درباره‌ی او

ابوالحسن کرخی می‌گوید: «هیچ کس به مقام او در علم کلام نرسید».^{۳۲} ابو عبدالله بصری، نیز از ورع و زهد او مسائلی نقل می‌کرد که از دین‌داری بسیار او حکایت داشت.^{۳۳} قاضی عبدالجبار نیز در مورد او می‌گوید: ابوهاشم از خوش اخلاق‌ترین و گشاده‌روترین مردم بود، برخی مردم، مخالفت او با پدرش را نکوهش کرده‌اند در حالی که مخالفت تابع با متبوع در مسائل دقیق فرعی، نکوهیده نیست.^{۳۴}

گسترش مذهب و اندیشه‌ی او

عبدالقادر بغدادی، درباره‌ی ابوهاشم جبائی و مذهب او می‌گوید: «بیشتر معتزله‌ی عصر ما به سبب دعوت ابن عباد وزیر آل بویه به مذهب جبائی بر مذهب اویند».^{۳۵} از آنجا که بغدادی در سال ۴۲۹ هجری در گذشته است، مفهوم این سخن آن است که معتزله در ربع آخر قرن چهارم و ربع اول قرن پنجم هجری بر مذهب ابوهاشم جبائی بوده‌اند. او علت این امر را چنین تفسیر می‌کند که صاحب بن عباد، متولد ۲۶ ذی القعدة ۳۲۶ هجری در اصطخر و به نقلی در طالقان و متوفای ۲۴ صفر سال ۳۸۵ هجری بیشترین نقش را در این زمینه داشت، زیرا وی مردم را به فرقه‌ی معتزله بر مسلک ابوهاشم، دعوت می‌کرد. وی از سال ۳۶۶ تا ۳۸۵ هجری، وزارت آل بویه را بر عهده داشت و در این مقطع زمانی، دعوت مردم به معتزله بر مبنای اندیشه و مسلک ابوهاشم صورت می‌گرفت.^{۳۶} در بیشتر کتاب‌های معتزله و کتب عقاید مانند الملل و النحل شهرستانی، نام پدر و پسر یکسان برده می‌شود، زیرا چنانکه گفتیم در اغلب مباحث با هم موافق بوده‌اند.^{۳۷} ولی بعضی پیروان پدر او را جبائیه و پیروان ابوهاشم را بهشمیه و به عنوان دو فرقه‌ی جداگانه به شمار می‌آورند.^{۳۸}

۳. ابوالقاسم کعبی بلخی ۳۱۹-۲۷۳ هجری

ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن محمود کعبی بلخی از معتزله‌ی بغداد در بلخ به دنیا آمد، ولی روزگار درازی در بغداد زیست و در آنجا شاگرد ابوالحسین خیاط، بود و بعد از خیاط، جانشین وی شد.^{۳۹} در NSF (نخشب) مدرسه‌ای تأسیس کرد و جمع زیادی از مردم خراسان را به دین اسلام درآورد. وی اول شعبان سال ۳۱۹ هجری در بلخ درگذشت. ایشان از معتزله‌ی بغداد و مؤلف کتاب *المقالات* است.^{۴۰} از دیگر آثار وی می‌توان *التفسیر*، *تأیید مقاله ابی الهذیل*، *قبول الاخبار*، *معرفه الرجال* و... را نام برد.^{۴۱} در لغت‌نامه، کتب *اوائل الادله فی اصول الدین*، *تجرید الجدل* و *تهذیب فی الجدل* از دیگر آثار وی شمرده شده است.^{۴۲} وی در برخی از مسائل کلامی، آراء خاصی دارد که در کتب *ملل و نحل*، نقل شده است. وی در مورد امامت معتقد بود که قریش نسبت به غیر قریش، اصلح و اولی است.^{۴۳} از آثار وی، کتاب *المسترشد فی الامامه* است که در ردّ کتاب *انصاف فی الامامه*، ابوجعفر بن قبه رازی از متکلمین شیعه که در ابتدا معتزلی بوده، نوشته شده است. ابوجعفر کتابی به نام *المستثبت* در ردّ *المسترشد*، تألیف کرد و چون این کتاب پیش کعبی رسید، *نقض المستثبت* را در ردّ بر آن نوشت و هنگامی که این کتاب به ری رسید، ابوجعفر وفات یافته بود.^{۴۴}

۴. ابن اخشید ۳۲۶-۲۷۰ هجری

ابوبکر احمد بن علی بن معجور الاحشاد ۳۲۶-۲۷۰ هجری متکلم، فقیه، مفسر و یکی از رؤسای معتزله است. ایشان از فضلا و پرهیزگاران و زاهدان معتزله است و چندین کتاب در فقه تألیف کرد و خانه‌اش در سوق العطش در کوچه‌ی معروف به درب الاحشاد بود.^{۴۵} وی برای مدتی طولانی از دانش ابوعبدالله محمد بن عمر صیمری، بهره گرفت. او علاوه بر کلام، فقه و

تفسیر بر علم حدیث نیز آگاه بود و از ابومسلم کجی، موسی بن اسحاق انصاری، فضل بن حباب جمحی و طبقه آنان حدیث نقل می‌کرد.^{۴۶}

در فقه، پیرو مذهب شافعی و در کلام، پایه‌گذار طریقه‌ی خاصی از معتزله بود که به اخشیدیه معروف شد. بسیاری او و کعبی و ابوهاشم را از بزرگترین رهبران معتزله‌ی زمان خود به شمار می‌آورند.^{۴۷}

از جمله شاگردان وی می‌توان، علی بن عیسی نحوی، معروف به ابن رمانی اخشیدی، ابوعمران موسی بن ریاح، ابوعلی احمد بن محمد بن حنفی بصری، ابوعبدالله حبشی و ابوالحسن انصاری را نام برد.^{۴۸}

از مهم‌ترین آثار وی می‌توان: ۱. الاجماع ۲. التفسیر للطبری ۳. اختصار کتاب ابی علی فی النفی و الاثبات ۴. المبتدی ۵. المعونه فی الاصول که ناتمام مانده بود ۶. نظم القرآن ۷. النقض علی الخالدی فی الارحاء ۸. نقل القرآن را نام برد.^{۴۹}

۵. ابوعبدالله بصری ۳۰۸-۳۶۹ هجری

ابوعبدالله حسین بن علی... بن ابراهیم، شهرتش کاغذی، ۳۰۸-۳۶۹ هجری از مردم بصره است که در همانجا به دنیا آمده است. او از مذهب ابوهاشم پیروی می‌کرد و در زمان خود بر اصحاب او ریاست پیدا کرد. قاضی، فقیه، متکلم، دارای اخلاقی والا و نجابت و بزرگواری بود. نامش در همه‌ی مکان‌ها و شهرها به ویژه خراسان انتشار یافت. نقض کلام الراوندی، الاقرار المعروفه از آثار وی است.^{۵۰}

ابوعبدالله بصری از شیعیان زیدی و در زمان خود، پیشوای معتزلیان بهشمیه بود. ابن مرتضی در طبقات المعتزله ایشان را در طبقه‌ی دهم معتزلیان قرار می‌دهد و او را از جمله کسانی ذکر می‌کند که از ابوهاشم جبائی، تعلیم گرفته‌اند. بصری نخست نزد ابوعلی خلّاد به

تحصیل دانش، پرداخت و مدتی طولانی را در مجلس فقیه ابوالقاسم کرخی، گذراند. او با حکم مستقل و دقیق خود از همه‌ی پیروان ابوهاشم جبّائی، سبقت گرفت و همّت خود را به یک اندازه، مصروف علم کلام و فقه ساخت. قاضی عبدالجبار مدت زیادی در بغداد با بصری معاشرت داشت و پس از اینکه به ری رفت نیز کتاب‌های او را دریافت می‌کرد تا اینکه به قضاوت رسید. در میان شاگردان او ابوعبدالله داعی از اهل البیت بود. بصری از محبّان حضرت علی علیه السلام بود و اثری شیعی نوشت که کتاب *التفصیل* نام گرفت.^{۵۱}

بصری از آنجا که معتزلی بود، بالطبع با فلاسفه مخالفت داشت و از آنجا که عضو مکتب کلامی بهشمیه بود با اخشیدیه^{۵۲} رقابت کرد و نزاع میان این دو مکتب کلامی، تلخ و ناگوار بود.^{۵۳}

۶. دیگر مشاهیر معتزله

ابوعبدالله محمد بن عمر الصیمری از مردم صیمره و از معتزلیان بصره بود و خود را از شاگردان ابوعلی جبّائی می‌دانست و پس از ابوعلی به مقام ریاست رسید؛ زیرا سن او هم در حدود سن و سال ابوعلی بود و در سال ۳۱۵ هجری وفات یافت.^{۵۴}

ابوعلی محمد بن خلّاد از اصحاب ابوهاشم بود که به عسکر رفته و در محضر او علم آموخته و کتاب *الاصول* از اوست.^{۵۵} ابوالحسین محمد بن علی بن الطیب البصری، متکلم مذهب معتزله و یکی از علمای علم کلام در بغداد سکونت گزید و در سال ۴۳۶ هجری وفات نمود.^{۵۶} علی بن سعید اصطخری، یکی دیگر از متکلمین معتزله بود که فقیهی شافعی بود و در سال ۴۰۴ هجری فوت کرد. ایشان، افزون بر ۹۰ سال عمر کرد.^{۵۷} هم‌چنین علی بن محمد بن ابی الفهم التنوخی که در سال ۳۴۲ هجری وفات نمود از علمای معتزلی بود.^{۵۸} نیز عمیر بن علی بن الحسین بن عمیر الصیمری الرازی قاضی قزوینی از بزرگان فقه‌های ری و بر قول

معتزله بود.^{۵۹}

۷. قاضی عبدالجبار همدانی

قاضی عبدالجبار بن احمد بن عبدالجبار همدانی اسدآبادی، مکنی به ابوالحسین یکی از اندیشمندان و بزرگان معتزله در قرون چهارم و پنجم هجری می‌باشد. وی بین سال‌های ۳۲۵-۳۲۰ هجری در شهر همدان متولد شد.^{۶۰} در مورد وفات وی سالهای ۴۱۴ هجری^{۶۱} و ۴۱۵ هجری^{۶۲} ذکر شده است که اغلب روایات، حکایت از این امر می‌کند که وفات وی در سال ۴۱۵ هجری^{۶۳} رخ داده است و افزون بر ۹۰ سال عمر کرد.^{۶۴}

عبدالجبار همدانی، قاضی بود و در علم اصول و کلام، تبخّر داشت و در عصر خویش، شیخ معتزلیان بود و آنان وی را قاضی القضاة می‌گفتند و جز وی کسی را بدین لقب نمی‌خواندند.^{۶۵} وی مثل حلقه‌ی اخیر، اعتزالی خالص است که بعد از جریان اعتزالی وارد تشیع شد، همانند معتزله‌ی بغداد که قبلاً چنین شده بود.^{۶۶} قاضی عبدالجبار نه تنها یکی از بزرگان معتزله در عصر خودش و بالاترین آنها از نظر مقام و فکر و تألیف، بلکه یکی از بزرگترین شخصیت‌های قرن چهارم و پنجم هجری است که پشتوانه عظیمی برای مذهب بود و اصول آن را استوار ساخت و از آن دفاع کرد.^{۶۷}

یکی از کسانی که صاحب بن عباد در حق او نیکی بسیار کرد، قاضی عبدالجبار بود.^{۶۸} مراتب علم، فضل و کمال وی مورد تصدیق و اذعان صاحب بن عباد بوده و به امر آن وزیر در سال ۳۶۰ هجری از بغداد به ری آمد و به وظایف تدریس، قیام نمود و در تمامی سرزمین ری قاضی القضاة بوده است.^{۶۹} از اهمیت علمی وی، آنکه صاحب گوید: وی اعلم‌ترین اهل زمین در زمان خود می‌باشد.^{۷۰}

وی در ابتدای امر، اشعری و از نظر فقهی، پیرو فقه شافعی بود و بعداً به معتزله گروید.^{۷۱}

دوره‌ای که قاضی عبدالجبار در آن زندگی می‌کرد، مصادف با حاکمیت آل بویه در عراق و فارس و خوزستان است. صاحب بن عباد از وی دعوت کرد و منصب قضاوت را به وی داد و این منصب، شبیه وزارت دادگستری در زمان ما است.^{۷۲} صاحب کسی نزد استادش ابو عبدالله بصری فرستاد تا فردی را که دارای علم و عمل مناسب در مذهبش (معتزله) باشد؛ برای او بفرستد. ابو عبدالله، ابتدا اباسحاق النصیبی را به خاطر شرافت اخلاق و عمل نزد صاحب فرستاد و چون موافق نبود، قاضی عبدالجبار را نزد وی فرستاد.^{۷۳}

زمانی که صاحب بن عباد از جهان رخت برکشید، قاضی عبدالجبار گفت: بر او رحمة الله نگویند، زیرا بدون آنکه، آشکارا توبه کرده باشد از دنیا رفته است و این سخن را دلیل بر بی‌وفایی قاضی، گفته‌اند.^{۷۴} پس فخرالدوله، (امیر بویه‌ی) اموال قاضی عبدالجبار را مصادره نمود و در این مصادره، هزار طیلسان و جامه‌ی پشمین گرانبها به فروش رفت.^{۷۵} ایشان از فحول علمای عامه می‌باشد و در زمان خود، رئیس معتزله بوده و مصنّفات بسیاری در مذهب اعتزال و تمامی فنون دیگر به وی منسوب است و اقوال مختلفی از او در کتب مختلف به خصوص در کلام و اصول فقه نقل شده است.^{۷۶}

تالیفات قاضی عبدالجبار همدانی

آثار فراوانی در علوم و فنون مختلف به وی منسوب است که بر چند نوع اند: الف) نوعی که در زمینه‌ی کلام و مسائل کلامی است: ۱. کتاب الدواعی و الصوارف؛ ۲. کتاب الخلاف و الوفاق؛ ۳. الخاطر؛ ۴. الاعتماد؛ ۵. المنع و التمانع؛ ۶. کتاب مایجوز فیہ التزاید و ما لایجوز. ب) او امالی بسیار دارد که از آن جمله‌اند: ۱. المغنی؛ ۲. الفعل والفاعل؛ ۳. المبسوط؛ ۴. المحیط؛ ۵. الحکمه و الحکیم؛ ۶. شرح الاصول الخمسه. ج) در اصول فقه: ۱. الملل و شرحها؛ ۲. دافع الاوهام؛ ۳. ریاضة الافهام؛ ۴. النهایه؛

۵. العمده؛ ۶. شرح العمده.

(د) کتبی در ردّ بر مخالفان دارد: ۱. نقض اللمع؛ ۲. نقض الامامه.

(ه) از جمله کتب او در پاسخ مسائلی است که از دور و نزدیک به او می‌رسیده که عبارتند از:

۱. الرازیات؛ ۲. العسکریات؛ ۳. القاشانیات؛ ۴. الخوارزمیات؛ ۵. النیسابوریات.^{۷۷}

(و) در علم طریقت: ۱. آداب القرآن؛ ۲. المواعظ؛ ۳. تکمله الاحکام.^{۷۸}

از دیگر آثار او می‌توان *الخلافا بین الشیخین (ابوعلی و ابوهاشم)*، *نصیحه المتفقه*

(مواعظ)، *تنزیه القرآن عن المطاعن*، *تثبیت دلائل نبوة سیدنا محمد*، *طبقات المعتزله*،

رساله فی علم الکیمیا، *مسأله فی الغیبه*، *الفصول فی معانی جوهره الاصول*، *الکواکب*

الزهره، *المکمل بفرائد معانی المفصل*، *الشافیه شرح الکافی*، *تاج علوم الادب فی قانون*

کلام العرب، *القائد و شرحها در الفوائد* و... را نام برد.^{۷۹}

اساتید و شاگردان قاضی عبدالجبار

ایشان کلام را از محضر ابی اسحاق ابراهیم عیاش و ابوعبدالله الحسین بن علی بصری،

حدیث را از ابراهیم بن سلمه بن قطان، عبدالرحمن بن حمدان الجلاب، عبدالله بن جعفر بن

فارسی و الزبیر بن عبدالواحد اسدآبادی آموخت.^{۸۰} از معروف‌ترین شاگردان وی می‌توان، احمد

بن حسین آملی، ابوالقاسم علی بن حسین، ابو رشید سعید نیشابوری، یوسف عبدالسلام

قزوینی، ابوالحسین محمد بن علی بصری، ابوالقاسم اسماعیل بستی، ابوحامد احمد بن محمد

بخاری و احمد بن متّویه را نام برد.^{۸۱} ابن مرتضی در کتاب *المنیه و الامل*، قاضی عبدالجبار را

در طبقه‌ی یازدهم معتزله و شاگردان وی را در طبقه‌ی دوازدهم ذکر می‌کند.

بحث امامت در نظر قاضی عبدالجبار

از آنجا که قاضی عبدالجبار مهم‌ترین چهره‌ی فرقه معتزله از نظر تدوین آثار در زمینه‌های مختلف به خصوص در زمینه‌ی کلام معتزلی می‌باشد به بحث امامت در اندیشه سیاسی قاضی عبدالجبار می‌پردازیم. بحث امامت، بحثی واجب در میان فرّق مسلمین است که در اندیشه‌ی سیاسی قاضی در پنج فصل بررسی می‌شود. ۱. در حقیقت امام. ۲. ضرورت وجود امام. ۳. صفات امام. ۴. طرق امامت. ۵. تعیین امام.

۱. در حقیقت امام

حقیقت امام، این است که بر دیگر آحاد جامعه مقدم باشد و در شرع حق، اسمی است که دارای ولایت است و حق تصرّف در امور مردم را دارد.^{۸۲} کلمه‌ی امام در زبان عربی به معنای کسی است که مردم به او بگرایند و از او تبعیت و اخذ دستور کنند و راه را نیز به همین مناسبت امام می‌گویند، زیرا مردم به سمت آن می‌گرایند و در رسیدن به مقصد، آن را پیروی می‌کنند و در اصطلاح امامت، ریاست بر عامه است در امور دین و دنیا به نیابت از حضرت رسول ﷺ.^{۸۳} عموم فرّق اسلامی، غیر از یک فرقه از خوارج و دو نفر از رؤسای معتزله، امامت را واجب می‌دانستند. فرقه‌ی نجدات از خوارج می‌گفتند: اصلاً امامت واجب نیست؛ مردم خود باید در راه حق و به حکم قرآن با یکدیگر معامله کنند. ابوبکر اصم از قدمای معتزله می‌گفت: در مواقعی که عدل و انصاف بین مردم حاکم است به وجود امام احتیاجی نیست، تنها زمانی که ظلم بروز کند، امامت واجب می‌شود. هشام فوطی یکی دیگر از سران معتزله و معاصر با مأمون عباسی بود که برخلاف اصم، عقیده داشت؛ امامت در موقع حکومت عدل در بین مردم واجب است تا امام شرایع الهی را اظهار نماید. در موقع ظهور ظلم، ممکن است که ظلم کنندگان از او اطاعت نکنند و وجود او موجب افزایش فتنه شود.^{۸۴} فرقه‌ی امامیه، امامت را از

اصول دین می‌شمارند، ولی دیگر فِرَق اسلامی آن را در زمره‌ی فروع دین به شمار می‌آورند.

۲. در ضرورت وجود امام

امامت برای این است که به عنوان رهبر و راهنما در میان مردم باشد. ستمکار را از ستم و متجاوز را از تجاوز باز دارد، حق مظلوم را از ظالم بستاند و ایشان را با احکام عقلی و وظایف دینی آشنا سازد. از مفاسدی که موجب اختلال امور زندگی و قبایحی که به خسران اخروی منتهی می‌شود، باز دارد و ترس از بازخواست او، مردم را به حقیقت نزدیک‌تر و از فساد دورتر می‌کند. وجود امام برای اجرای احکام شرعی، مثل اقامه‌ی حد و حدود مرزها، چگونگی پرداخت مالیات، برپایی سپاه، دفاع از سرزمین، دفع خطر احتمالی و مبارزه با هر گونه تهاجم خارجی، تشویق مردم به حفاظت از مرزها و ترغیب آنها برای شرکت در جنگ و جهاد و... ضروری است.^{۸۵}

۳. در مورد صفات امام

اثبات امامت، شرعی است و اوصافش نیز باید شرعی باشد و نسبت به آنچه که به وی واگذار شده عالم باشد.^{۸۶} مقدم در فضل و از قریبش باشد؛ مثل ابوبکر که در روز سقیفه، گفت از قریبش است و کسی آن را انکار نکرد.^{۸۷} هر کس که به امامت، انتخاب می‌شود باید عادل باشد و امامت فاسق جایز نیست. باید آزاد باشد که بتواند در آن چیزی که به وی واگذار شده است؛ تصرف کند. عاقل باشد برای اینکه نسبت به امری که تصمیم می‌گیرد، آگاهی و شناخت داشته باشد. مسلمان باشد، برای اینکه امامت کافر صحیح نیست. باید حقوق مردم را به پا دارد و حدود، احکام، انصاف و اخذ اموال و قرار دادن آن در جایگاه خود و امر به معروف و نهی از منکر از دیگر صفات وی می‌باشد.^{۸۸}

امام، باید عالم به احکام و شرایع باشد و جایز نیست که امامت در غیر قریش باشد.^{۸۹} نیازی نیست که امام، حافظ یا فقیه باشد، بلکه می‌تواند از حافظان و فقها بهره گیرد. او باید قائل به توحید، عالم به نبوت و پیامبری، دارای ورع و تقوا باشد و مورد اطمینان و موثق باشد. در مقابل مشکلات و سختی‌ها جزع و فزع به خود راه ندهد و دارای قوت قلب و ثبات در امور باشد.^{۹۰} درباره‌ی تعداد امام در آن واحد، عده‌ای وجود بیش از یک امام را در یک زمان صحیح نمی‌دانستند. جمعی دیگر معتقد بودند، باید در آن واحد دو امام باشد؛ یکی ناطق و دیگری صامت و چون امام ناطق وفات کرد، امام صامت، جای او را بگیرد، عده‌ای دیگر حتی وجود سه امام را در یک زمان جایز می‌دانستند.^{۹۱} قاضی عبدالجبار، قائل به وجوب یک امام در یک زمان می‌باشد.

او بیان می‌کند که بعد از بیعت با ابوبکر، عباس و ابوسفیان از حضرت علی علیه السلام خواستند تا با وی بیعت کنند، ولی حضرت علی علیه السلام نپذیرفت چون معتقد بود که جماعت مسلمین دچار پراکندگی و تشتت می‌گردد. یا عمر، شورای شش نفره‌ای را تعیین کرد که یک نفر را به عنوان امام تعیین کنند تا بعد از فوت وی، دعوا و منازعه‌ای در این مورد وجود نداشته باشد.^{۹۲}

۴. طرق امامت

وی بهترین طریقه‌ی امامت را امامت به طریقه‌ی اجماع می‌داند، مانند: امامت ابوبکر و حضرت علی علیه السلام. بعد از آن، امامت را از طریق نص می‌داند مانند انتخاب عمر از سوی ابوبکر و نیز از طریق شورای اهل حل و عقد مانند انتخاب عثمان، توسط شورای شش نفره.^{۹۳}

۵. تعیین امام

شیعه به این مسئله معتقد است که امامت از مهم‌ترین مسائل دینی است و پیامبر

نمی‌تواند در حیات خود به چنین مسئله‌ای بی‌توجه باشد و امور دینی و دنیوی مسلمین و دفاع از اسلام را بدون تعیین جانشینی مبهم گذاشته باشد، بلکه برخلاف این تصور، آن حضرت، پسر عم خود، حضرت علی بن ابی‌طالب را در حیات خویش صریحاً به این مقام تعیین و منصوب کرده و این جماعت را اهل نص می‌گویند و امامیه، کیسانیه و اسماعلیه جزء این دسته‌اند.^{۹۴} در نزد معتزله، امام بعد از پیامبر، ابوبکر می‌باشد که عموم مسلمین و یا جمعیت کثیری از آنان به اتفاق و اختیار بر امامت وی، اجماع کردند و بعد از وی، عمر که از طریق نص امام قبل از خودش، یعنی ابوبکر انتخاب شد. در مورد عثمان از طریق شورای اهل حل و عقد و در مورد انتخاب حضرت علی علیه السلام نیز اجماع، حاصل شد. بعد از خلفای راشدین هر کس که به اخلاق، سیره و روش آنها مقتید باشد، امام می‌شمرند. معتزله، شخصی چون عمر بن عبدالعزیز را پیرو خلفای راشدین می‌دانند. قاضی عبدالجبار بعد از حضرت علی علیه السلام از حسنین (امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام) به عنوان امام نام می‌برد.^{۹۵} آیا جایز است که زمان از امام خالی باشد؟ قاضی عبدالجبار در این مورد گوید: جایز نیست علم به حاجت امام، عقلی باشد، بلکه باید شرعی باشد و جایز نیست که زمان از امام، خالی باشد. در مورد امور دنیوی باید امام باشد، ولی در مورد تکالیف عقلی و سمعی جایز نیست.^{۹۶}

مشروعیت خلفای راشدین از نظر قاضی عبدالجبار

او به امامت ابوبکر اعتقاد دارد و گوید که مسلمانان وی را به عنوان امام انتخاب کردند. عدم حضور حضرت علی علیه السلام را در میان مردم به عنوان مخالف نمی‌شناسد و می‌گوید: چگونه ممکن است که حضرت علی مخالف باشد و در آغازین روزهای خلافت ابوبکر در جنگ‌های رده شرکت کند و گفته‌ی ابوسفیان را مبنی بر بیعت با ایشان رد کند.^{۹۷} معلوم نیست، چرا وی معتقد است که حضرت علی در جنگ‌های رده شرکت کرد و این در حالی است که حضرت

علی علیه السلام در جنگ‌های رده حضور نداشت.

در مورد عمر، می‌گوید: همان خصوصیتی که ابوبکر برای امامت داشت، عمر نیز داشت. در اثبات امامت عمر، می‌گوید: ابوبکر ورقه‌ای نوشت و آن را به دست عثمان داد که در آن ورقه، عمر را به جانشینی خود معرفی کرده بود بدین ترتیب، عمر از طریق نص انتخاب شد و در آن اهتمام وی به دین و مسلمین بود.^{۹۸}

در مورد عثمان، می‌گوید: عثمان از بزرگترین مردان صدر اسلام بود و فضائل و مقامات وی مشهور است. اگر او فرد خوبی نبود، دو تا از دختران پیامبر را نمی‌گرفت. او ثروتی عظیم داشت که آن را انفاق کرد. در جهت تجهیز سپاه، اموال خود را می‌داد و از طریق شورای حل و عقد انتخاب شد.^{۹۹} در مورد امامت حضرت علی علیه السلام می‌گوید، امامت حضرت علی علیه السلام از طریق اجماع، صورت گرفته است و در اثبات امامت وی می‌گوید: جماعت زیادی از روی رضا و رغبت با وی بیعت کردند و برای خلافت و انتخاب وی، مردم در مسجد با او بیعت کردند.^{۱۰۰} بیعت‌کنندگان بزرگی چون عمار و مقداد و... با وی بیعت کردند که همین امر برای انتخاب وی کافی است.^{۱۰۱}

امامت فاضل و مفضول از دیدگاه قاضی عبدالجبار

به عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه، امام باید فاضل‌ترین مردم زمان خود باشد، ولی زیدیه و بیشتر معتزله با این عقیده موافق نیستند و می‌گویند: همان‌طور که ممکن است در میان رعیت یک پادشاه کسی پیدا شود که از او بهتر و فاضل‌تر باشد، در میان اتباع امام هم، وجود همین کیفیت امکان دارد؛ به همین جهت امامت مفضول اشکالی ندارد، چنانکه عده‌ای از معتزله به ویژه معتزله‌ی بغداد با اینکه حضرت علی بن ابی‌طالب را از ابوبکر، فاضل‌تر می‌دانستند، باز امامت ابوبکر را که به اصطلاح نسبت به حضرت علی بن ابی‌طالب، مفضول محسوب

می‌شود، صحیح می‌شمردند.^{۱۰۲}

متقدمین معتزله معتقدند که افضل مردم بعد از رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر، عثمان و سپس علی علیه السلام می‌باشد، به جز واصل بن عطا، که معتقد است، علی علیه السلام با فضیلت‌تر از عثمان است و به همین دلیل وی را شیعه نامیده‌اند. ابوعلی و ابوهاشم در مورد آن توقف کرده‌اند. ابوعبدالله بصری معتقد است، بعد از رسول الله ﷺ، علی علیه السلام و سپس ابوبکر، عمر و عثمان با فضیلت هستند. قاضی عبدالجبار نیز به فاضل بودن علی علیه السلام اعتقاد دارد، ولی معتقد است که در بحث امامت باید امامت مفضول بر فاضل را رعایت کرد.^{۱۰۳}

یکی از شروطی که امامیه در مبحث امامت به آن معتقدند، بحث عصمت امام است. آنها معتقدند که امام علی علیه السلام معصوم است و بعد از او یازده امام که از نسل وی هستند، معصوم می‌باشند. قاضی عبدالجبار به بحث عصمت امام توجهی ندارد. معتزله فقط عصمت را در مورد پیامبران قبول دارند و آن بدین گونه است که گناهان کبیره را از پیامبران مبرا دانسته، ولی گناهان صغیره را جایز شمرده‌اند.^{۱۰۴}

دیدگاه قاضی عبدالجبار در مورد مخالفین حضرت علی علیه السلام

قاضی عبدالجبار، محاربه‌ی اصحاب جمل را خطا می‌شمرد؛ چون معتقد است که آنها بر ضد امام، به بهانه‌ی خون‌خواهی قتل عثمان به پا خاستند.^{۱۰۵} این بهانه تنها به دلیل نقض بیعت آنها بود؛ زیرا آنها قبلاً با امام بیعت کرده بودند و بسیاری از آنها مثل طلحه و زبیر، خود از شورشیانی بودند که در قتل عثمان دست داشتند.

او کار قاعدین را نمی‌پسندد، ولی می‌گوید: آنها بعداً توبه کردند.^{۱۰۶} زیرا امام از آنها خواست که در جنگ جمل، وی را همراهی کنند، ولی آنها بهانه‌هایی آوردند و امام را در جنگ جمل همراهی نکردند.

وی معاویه را یاغی می‌شمرد.^{۱۰۷} در این مورد حدیثی از پیامبر است که به عمار یاسر فرمود: همانا تو را گروه یاغی می‌کشند. در جنگ صفین، معاویه می‌خواست، حيله و تزوير به کار ببرد، بنابراین گفت: هر کس که عمار را به جنگ آورده است، وی کشنده‌ی عمار است که امام علی علیه السلام فرمود: پس آیا کشنده حمزه و... پیامبر بوده است؟ وی هر سه جنگ امام علی با مخالفین را بر حق شمرده و در این مورد حدیثی از پیامبر را نقل می‌کند که به حضرت علی فرمود: «انک ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین».^{۱۰۸}

می‌توان چنین گفت که قاضی عبدالجبار، حرکت مخالفین امام علی علیه السلام را که به قصد ثروت، طمع و شهوت، شکل گرفته بود، نادرست می‌شمرد و حرکت قاعدین را به سبب نداشتن بینش سیاسی که موجب شد، امام را حمایت نکنند، محکوم می‌کند.

مناظره‌ی قاضی عبدالجبار با شیخ مفید

گویند، چون شیخ مفید از وطن خود، عکبری به بغداد آمد، روزی در مجلس درس قاضی عبدالجبار معتزلی که مملو از علمای فِرَق بوده، حاضر و در پایین مجلس نشست. پس از اجازه گرفتن، صحت حدیث غدیر را تفسیر نمود، بعد از تصدیق قاضی، معنی مولی را که در آن حدیث است، پرسید. قاضی گفت: به معنی اولی است. شیخ گفت: پس این اختلاف شیعی و سنی در تعیین امام برای چیست؟ قاضی گفت: خلافت ابوبکر، درایت است و حدیث غدیر روایت و مرد عاقل، درایت را به جهت روایت ترک نکند. شیخ صحت و سقم این حدیث شریف نبوی «یا علی حَرْبُکَ حَرْبِی و سلمک سلمی» را استفسار نمود، قاضی، صحت آن را نیز تصدیق نمود. شیخ، وضعیت اصحاب جمل را که با حضرت علی علیه السلام جنگ کردند، استکشاف نمود، قاضی گفت: که ایشان توبه کردند. شیخ گفت: حرب ایشان، درایت است و توبه روایت. پس قاضی ساکت شد. بعد از آگاهی از اسم شیخ، برخاسته و شیخ را در جای

خودش نشانید و گفت: أنت المفید حقاً. علمای حاضر مجلس شگفت زده شدند. قاضی گفت: اینک از جواب او در مانده‌ایم، شما جوابش بگویید تا برخیزد و باز در مقام قبلی خود بنشیند.^{۱۰۹} این قضیه به گوش عضدالدوله‌ی دیلمی رسید به دلیل اظهار قدردانی از خدمت دینی آن عالم ربّانی، یک غلام و یک جبه و دستار نیکو و یک مرکب خاص با زین و لجام زرّین و صد دینار زر خلعتی که هر دینارش معادل ده دینار معمولی بوده به شیخ بخشید و بعد از این قضیه، شیخ به لقب مفید معروف و مشهور گردید.^{۱۱۰}

۸. صاحب بن عباد طالقانی

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد بن عباس در سال ۳۲۶ هجری در طالقان از نواحی قزوین متولّد شد.^{۱۱۱} بعدها در اصفهان و سرانجام در ری سکونت گزید و در سال ۳۸۵ هجری در ری چشم از جهان فرو بست.^{۱۱۲} صاحب بن عباد، اعتزال را از پدرش حسن بن عباد بن عباس، فرا گرفت و همواره مردم را بدان، فرا می‌خواند و در انتشار آن می‌کوشید و مناصب والا را به ایشان می‌سپرد، اموال زیادی به آنها می‌بخشید و ری در زمان او برای معتزله، مانند بغداد در عهد مأمون و معتصم بود و صاحب برای ایشان مثل احمد بن اُبی دؤاد بود.^{۱۱۳} صاحب، نخست مکتب‌دار یک ده بود، سپس به کاتبی پرداخت و آنگاه مراتب و مدارج ترقی را به سرعت پیمود تا به وزارت رسید و به سبب مصاحبت با مؤیدالدوله یا ابوالفضل بن عمید، صاحب خوانده شد.^{۱۱۴} صاحب سالها نزد ابن عمید درس وزارت آموخت؛ از این رو بلافاصله پس از او به وزارت مؤیدالدوله رسید و در علم دوستی و ادب‌پروری، گوی سبقت را از وزیر پیشین در ربود.^{۱۱۵} وی مجالس خود را همواره به وجود ادیبان و زبان‌آوران می‌آراست و حکمت، پزشکی و ریاضیات را می‌ستود و خود رساله‌ی نیکو در طب نوشت.^{۱۱۶}

صاحب برای علاقمندان علم و دانش، کتابخانه‌ای بزرگ به وجود آورد که بالغ بر ۱۱۷ هزار

جلد کتاب داشت و بر دوش چهارصد شتر، حمل و نقل می‌شد و فهرست آن به ده مجلد می‌رسید.^{۱۱۷}

بخش عظیمی از آن کتابخانه که بیشتر حاوی آثار کلامی، فلسفی و نجومی معتزلیان بود به دنبال یورش محمود غزنوی به ری و به فرمان وی به آتش کشیده شد.^{۱۱۸} ابن عباد در سال ۳۴۷ هجری مؤیدالدوله، پسر رکن‌الدوله را تا بغداد همراهی کرد و هنگامی که رکن‌الدوله در سال ۳۶۶ هجری درگذشت و مؤیدالدوله بر جای او نشست، صاحب، مقام کاتبی یافت و نزد ابوالفتح بن العمید که وزیر بود، خدمت کرد. مؤیدالدوله در مقام «شریک دوم» برادر قدرتمندش عضدالدوله که اداره‌ی ولایت عراق را به دست گرفته بود در ری و اصفهان حاکم بود. پس از خلع ابوالفتح بن عمید از مقام وزارت و اعدام وی، ابن عباد جانشین وی شد.^{۱۱۹} وی در علم، فضیلت، فهم و فطانت یگانه‌ی روزگار بود و در اصابت رأی و تدبیر، اضائت خاطر و صفای ضمیر، سرآمد وزرای کفایت آثار بود.^{۱۲۰} چون مؤیدالدوله وفات یافت، ارکان دولت و اعیان حضرت با یکدیگر مشورت کردند که کدام یک از اولاد بویه را قائم مقام گردانند. صاحب گفت: هیچ یک از ملوک دیلم، مستحق سلطنت نیست، مگر فخرالدوله، فخرالدوله در ماه رمضان سال ۳۷۳ هجری به مملکت ری رسیده بر تخت سلطنت تکیه زد و منصب وزارت را به صاحب بن عباد واگذار کرد.^{۱۲۱}

صاحب در دربار آل بویه به مرتبه‌ای از اقتدار رسید که شاهزادگان، امیران و سرلشکران چون پیش او می‌آمدند، زمین را بوسه می‌زدند. ایشان فردی معتزلی بود و یکی از مدافعان اصیل اعتزال بود که خود دستور تشکیل جلسات مناظره را می‌داد و در مورد خلق قرآن، مناظره می‌کردند. اگر معتزله توانست به اقتدار ممکن در دولت آل بویه برسد، تنها به لطف اعتبار صاحب بن عباد بود. ابن عباد، جای پدرش را گرفت و به کلام معتزلی جلب شد. اثری از پدر به نام *فی احکام القرآن* که در آن از آئین معتزله دفاع شده بود با اجازه‌ی پدر به پسر

منتقل شد. ابن عباد مانند پدرش به تشیع گرایش داشت و ظاهراً پیرو مذهب زیدی بود. صاحب در یکی از آثارش مشهور به *الامامه*، فضایل علی علیه السلام را بر می‌شمارد و در عین حال، بر مشروعیت گذشتگان نیز صحنه می‌گذارد و این موضعی است که معمولاً حاکی از گرایش به مذهب زیدی است.^{۱۲۲} به غیر از ابوحنیفان توحیدی که وی را آماج حملات کنایه‌آمیز قرار داده، بقیه‌ی دانشمندان و علمای آن عصر وی را ستوده‌اند. صاحب بن عباد، نقش بسیار مؤثری در پیش برد مذهب معتزله ایفا نمود. وی گروهی به نام دعوات تشکیل داده بود که به این گروه امر کرد که در بازارها تردد کنند و اعتزال را برای بقال، عطار و خباز،... تحسین کنند.^{۱۲۳} از دیگر کارهای مهم وی در پیش برد مذهب اعتزال، آن بود که مهم‌ترین شخصیت معتزلی آن عصر، یعنی قاضی عبدالجبار را به ری فرا خواند و او را گرامی داشت و قضاوت ری و اعمال آن را به وی واگذار کرد و وی به عنوان قاضی القضاة مشهور گردید. صاحب در امور حکومتی و لشکرکشی نیز تبخّری خاص داشت. او سردار سپاه بود و به سال ۳۷۷ هجری با سپاهی به جنگ طبرستان رفت و قلعه‌ها را فتح کرد و کارها را نظم داد.^{۱۲۴} با تکیه به قدرت وی معتزله توانستند، پس از شرایط سختی که متوکل بر آنان اعمال کرده بود، دوباره مذهب اعتزالی را رسمیت بخشند. در تمام دوران حکومت آل بویه جریان اعتزالی از اهمیت خاصی برخوردار بود و آئین کلامی در این دوره، معتزلی بود. امراء آل بویه اهمیت زیادی برای وی قائل بودند. عضدالدوله نسبت به صاحب بن عباد که تقریباً با او هم سن بود، احترام زیادی قائل می‌شد؛ زیرا صاحب، گذشته از مقام وزارت از دانشمندان بنام زمان خود محسوب می‌شد و مدتی جزو ندیمان عضدالدوله بود. هنگامی که صاحب در سال ۳۷۰ هجری در آن وقت که عضدالدوله در همدان بود از طرف مؤیدالدوله به دیدن او آمد، عضدالدوله تا فاصله‌ی دوری از شهر به استقبال او شتافت و در احترام و بزرگداشت وی مبالغه کرد. عضدالدوله به اطرافیان و امیران عالیقدر خود دستور داد که در رعایت احترام او بکوشند.^{۱۲۵}

او که از لحاظ حسن و تدبیر و درایت کم‌نظیر بود، در مقام وزارت مؤیدالدوله و فخرالدوله را طوری اداره می‌کرد که آنان نسبت به او، احترام فوق‌العاده‌ای در خود احساس می‌کردند. به همین دلیل بدون مشورت با وی و موافقت او هیچ کاری را انجام نمی‌دادند. صاحب در امور جنگی، لشکرکشی و تدبیر سپاه نیز چنان مهارت و کاردانی از خود نشان داد که موجب تعجب همگان می‌شد. کمتر اتفاق می‌افتاد که در جنگی شکست بخورد و در زمان فخرالدوله، پنجاه قلعه را فتح کرد و جزء متصرفات وی قرار داد.^{۱۲۶} او در زمینه‌ی کتابت و انشاء مهارت خاصی داشت و ادب، شعر و ترسل را از ابن عمید، آموخت و اکثر آثار وی بر پایه‌ی اعتقاد ایشان به عقاید معتزله نوشته شده است.

نتیجه

بعد از اینکه متوکل به خلافت رسید و معتزله را مورد تعقیب، آزار و اذیت قرار داد، اعتقاد و نظر عامه بر آن بود که معتزله بار دیگر نتوانند به حیات فکری و اجتماعی خود ادامه دهند. اما این جریان فکری در قرن چهارم هجری در پرتو حمایت دولت شیعی آل بویه تجدید حیات دیگری یافت.

در این عهد، مشاهیری چون ابوعلی و ابوهاشم جبائی و قاضی عبدالجبار همدانی با تربیت شاگردان و تدوین آثار، نقش مهمی در تبلیغ و تشویق این مکتب ایفا نمودند. قاضی عبدالجبار در این عهد، آثار فراوانی در جهت اثبات مکتب اعتزال از خود بر جای گذاشت که عقاید کلامی وی به خصوص در دو کتاب شرح اصول خمس و المغنی نمودار است.

صاحب بن عباد طالقانی که وزیر دو تن از امرای بویه بود نیز حمایت فراوانی از این مکتب نمود و در واقع می‌توان گفت که با حمایت وی آراء و عقاید معتزله در نقاط مختلف منتشر گردید.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ج ۱۴، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۶۴، ص ۲۶۷.
۲. علی سامی النشار، *فرق و طبقات المعتزله*، مصر، دارالمطبوعات الجامعیه، ۱۹۷۲، ص ۸۵.
۳. همان، ص ۲۱۰.
۴. خیرالدین الزرکلی، *الاعلام*، ج ۱، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹، ص ۱۲۷.
۵. عبدالرحمن بدوی، *تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام*، ج ۱، حسین صابری، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۴، ص ۳۱۴.
۶. ابن خلکان، پیشین، ص ۲۶۹.
۷. احمد بن یحیی بن المرتضی، *طبقات المعتزله*، بیروت، منشورات دارالمکتبه الحیاه، بی تا، ص ۸۰.
۸. همان.
۹. همان، ص ۷۱.
۱۰. زهدی حسن جارالله، *المعتزله*، مطبعه قاهره، ۱۳۶۶ ق، ص ۱۴۹.
۱۱. محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، *تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، ج ۲۰، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۵، ص ۱۲۷.
۱۲. ابن مرتضی، پیشین، ص ۸۲.
۱۳. رشید الخیون، *معتزله البصره و البغداد*، لندن، دارالحکمه، ۱۹۹۷ م، ص ۲۱۰.
۱۴. ابن مرتضی، پیشین.
۱۵. همان، ص ۹۹.
۱۶. همان، ص ۱۰۱.
۱۷. ابن حجر عسقلانی، *لسان المیزان*، ج ۶، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶، ص ۳۲۰.

۱۸. همان.
۱۹. ابن خلکان، پیشین، ج ۴، ص ۲۶۸.
۲۰. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، قاهره، دارالفکر، بی تا، ص ۵۵.
۲۱. ابن خلکان، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۱.
۲۲. علی سامی النشار، پیشین، ص ۸۶.
۲۳. میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۱، تبریز، شفق، بی تا، ص ۳۹۱.
۲۴. ابن مرتضی، پیشین، ص ۹۶.
۲۵. همان.
۲۶. همان.
۲۷. همان.
۲۸. همان.
۲۹. همان، ص ۱۰۶-۱۱۰.
۳۰. ابن ندیم، الفهرست فی اخبار العلماء المصنفین من القدماء و المحدثین و اسماء کتبههم، تهران، مروی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۲.
۳۱. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، قاهره، بی تا، ۱۹۸۴ م، ص ۱۱۳.
۳۲. ابن مرتضی، پیشین، ص ۹۴.
۳۳. همان.
۳۴. عبدالرحمن بدوی، پیشین، ص ۳۷۰.
۳۵. عبدالقاهر بغدادی، پیشین، ص ۱۸۴.
۳۶. عبدالرحمن بدوی، پیشین، ص ۳۷۲.
۳۷. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، قاهره، مطبعه حجازی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۳.
۳۸. همان.
۳۹. علی سامی النشار، پیشین، ص ۲۱۸.

۴۰. ابن ندیم، پیشین، ص ۲۱۹.
۴۱. خیرالدین الزرکلی، پیشین، ج ۴، ص ۶۵.
۴۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۱۱، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۶۲۲۵.
۴۳. زهدی حسن جارالله، پیشین، ص ۱۵۳.
۴۴. ابوالعباس نجاشی، الرجال، قم، بی نا، ۱۴۰۷ ق، ص ۲۶۷.
۴۵. ابن ندیم، پیشین، ص ۲۴۵.
۴۶. علی اکبر ضیائی، «ابن اخشید»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، موسوی بجنوردی، تهران، نشر دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۷۲.
۴۷. ابن ندیم، پیشین، ص ۲۴۵.
۴۸. همان، ص ۲۴۶.
۴۹. همان، ص ۲۴۷.
۵۰. ابن ندیم، پیشین، ص ۲۲۲.
۵۱. ابن مرتضی، پیشین، ص ۱۰۶.
۵۲. یکی از سران معتزله که در سال ۳۲۶ فوت کرد و فرقه اخشیدی به وی منسوب است.
۵۳. جوئل کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۵.
۵۴. علی سامی النشار، پیشین، ص ۲۲۲.
۵۵. ابن ندیم، پیشین، ص ۲۲۲.
۵۶. ابن خلکان، پیشین، ج ۴، ص ۲۸۱.
۵۷. ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۶.
۵۸. همان، ص ۸۷.
۵۹. همان، ص ۳۳۹.
۶۰. قاضی عبدالجبار، شرح اصول خمس، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۹۶۵.

۶۱. الزرکلی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۳.
۶۲. خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۱۳.
۶۳. ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، **شذرات الذهب**، ج ۳، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا، ص ۲۰ و صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، **الوافی بالوفیات**، ج ۱۸، بیروت، بی تا، ۱۴۱۱، ص ۳۱.
۶۴. ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۸، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ هـ.ق، ص ۱۴۲.
۶۵. الزرکلی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۳.
۶۶. احمد محمود صبحی، **فی علم الکلام**، ج ۱، بیروت، دارالنهضة العربیه، ۱۴۰۵، ص ۳۳۲.
۶۷. محمد صالح محمدالسید، **الخیر و الشر عند قاضی عبدالجبار**، مصر، دارقباء، ۱۹۹۸، ص ۱۰.
۶۸. ابن خلدون، **تاریخ ابن خلدون**، ج ۳، عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۲۷۳.
۶۹. میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۵.
۷۰. احمد محمود صبحی، پیشین، ص ۳۳۲.
۷۱. قاضی عبدالجبار، پیشین، مقدمه.
۷۲. محمد صالح محمدالسید، پیشین، ص ۱۱.
۷۳. صفدی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۱.
۷۴. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۶۷۳.
۷۵. همان.
۷۶. میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۱۵.
۷۷. علی سامی النشار، پیشین، ص ۶.
۷۸. محمد صالح محمدالسید، پیشین، ص ۱۲.
۷۹. همان.

۸۰. همان.
۸۱. قاضی عبدالجبار، پیشین، مقدمه.
۸۲. همان، ص ۷۵۰.
۸۳. همان.
۸۴. عباس اقبال، *خاندان نوبختی*، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۵، ص ۵۴.
۸۵. قاضی عبدالجبار، پیشین، ص ۷۵۲.
۸۶. قاضی عبدالجبار، *المغنی فی ابواب التوحید*، قسمت اول، ج ۲۰، بی تا، بی نا، ص ۱۹۷.
۸۷. قاضی عبدالجبار، *شرح اصول خمسہ*، ص ۷۵۳.
۸۸. قاضی عبدالجبار، *المغنی*، پیشین، ص ۲۰۲.
۸۹. همان، ص ۲۳۹.
۹۰. قاضی عبدالجبار، *شرح اصول خمسہ*، ص ۷۵۵.
۹۱. عباس اقبال، پیشین، ص ۵۶.
۹۲. قاضی عبدالجبار، *المغنی*، ص ۲۴۳.
۹۳. قاضی عبدالجبار، *شرح اصول خمسہ*، ص ۷۵۶.
۹۴. عباس اقبال، پیشین، ص ۵۷.
۹۵. قاضی عبدالجبار، *شرح اصول خمسہ*، ص ۷۶۲.
۹۶. همان، ص ۷۶۱.
۹۷. قاضی عبدالجبار، *المغنی*، پیشین، ص ۲۷۳.
۹۸. همان، ج ۲۰، قسمت دوم، ص ۳.
۹۹. همان، ص ۳۰.
۱۰۰. همان، ص ۶۰.
۱۰۱. همان، ص ۶۵.
۱۰۲. عباس اقبال، پیشین، ص ۵۴.
۱۰۳. قاضی عبدالجبار، *شرح اصول خمسہ*، ص ۷۷۰.

۱۰۴. هاشم معروف الحسنی، **شیعه در برابر معتزله و اشاعره**، سید محمد صادق عارف، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۶، ص ۲۷۸.
۱۰۵. قاضی عبدالجبار، **المغنی**، پیشین، ص ۷۰.
۱۰۶. همان، ص ۷۱.
۱۰۷. همان، ص ۷۲.
۱۰۸. همان.
۱۰۹. میرزاحمدعلی مدرس تبریزی، پیشین، ج ۵، ص ۳۶۲ و ۳۶۱.
۱۱۰. همان.
۱۱۱. الزرکلی، پیشین، ج ۱، ص ۶۳۷.
۱۱۲. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۶۷۳.
۱۱۳. فالح الربیعی، **تاریخ المعتزله فکرمهم و عقائدهم**، قاهره، الدارالثقافیه للنشر، ۱۴۲۱، ص ۲۵.
۱۱۴. یاقوت حموی، **معجم الادباء**، ج ۲، قاهره، دارمأمون، بی تا، ص ۳۱۴.
۱۱۵. عبدالرحیم غنیمه، **تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی**، نورالله کسائی، تهران، انتشارات یزدان، ۱۳۶۴، ص ۲۲.
۱۱۶. یاقوت حموی، پیشین، ص ۲۷۶.
۱۱۷. آدام متز، **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری**، ج ۱، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶.
۱۱۸. همان.
۱۱۹. جوئل کرمر، پیشین، ص ۳۵۵.
۱۲۰. همان.
۱۲۱. همان.
۱۲۲. ابوحنان توحیدی، **اخلاق الوزیرین**، دمشق، مطبعه هاشمیه، ۱۹۶۵، ص ۸۰ به بعد.
۱۲۳. ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۶۳۷.

۱۲۴. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۷۱، ص ۶۰۷.
۱۲۵. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، مصر، مطبعة الشركة التمدن الصناعیه، ۱۹۱۵م، ص ۱۰.
۱۲۶. یاقوت حموی، پیشین، ج ۶، ص ۲۴۴ به بعد.

منابع:

- ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ابوالقاسم پاینده (تهران، جاویدان، ۱۳۷۱ ش).
- ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۸ (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه).
- ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، عبدالمحمد آیتی (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش).
- ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۶۴ ق).
- ابن مرتضی، احمد بن یحیی، طبقات المعتزله (بیروت، منشورات دارالمکتبه الحیاه، بی تا).
- ابن مسکویه، تجارب الامم (مصر، مطبعة الشركة التمدن الصناعیه، ۱۹۱۵ م).
- ابن ندیم، الفهرست فی اخبار العلماء المصنفین من القدماء و المحدثین و اسماء کتبه (تهران، مروی، ۱۳۹۱ ق).
- اقبال، عباس، خاندان نوبختی (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۵ ش).
- بدوی، عبدالرحمن، تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام، ج ۱، حسین صابری (مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۴ ش).
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق (قاهره، بی نا، ۱۹۸۴ م).
- توحیدی، ابو حیان، اخلاق الوزیرین (دمشق، مطبعة هاشمی، ۱۹۶۵ م).
- جارالله، زهدی حسن، المعتزله (مطبعة قاهره، ۱۳۶۶ ق).
- حموی، یاقوت، معجم الادباء، ج ۲ (قاهره، دارمأمون، بی تا).

- الحنبلی، ابی الفلاح عبدالحی بن العماد، **شذرات الذهب**، ج ۳ (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا).
- خطیب بغدادی، **تاریخ بغداد** (قاهره، دارالفکر، بی تا).
- الخیون، رشید، **معتزله البصره و البغداد** (لندن، دارالحکمه، ۱۹۹۷ م).
- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، ج ۱۱ (انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش).
- الذهبی، احمد بن عثمان، **تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام**، ج ۲۰ (بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۵ ق).
- الربیعی، فالح، **تاریخ المعتزله فکرم و عقائدهم** (قاهره، الدارالثقافیه للنشر، ۱۴۲۱ ق).
- الزرکلی، خیرالدین، **الاعلام** (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م).
- سامی النشار، علی، **فرق و طبقات المعتزله** (مصر، دارالمطبوعات الجامعیه، ۱۹۷۲ م).
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، **الملل و النحل**، ج ۱ (قاهره، مطبعة حجازی، ۱۳۶۸ ق).
- صبحی، احمد محمود، **فی علم الکلام**، ج ۱ (بیروت، دارالنهضة العربیه، ۱۴۰۵ ق).
- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، **الوافی بالوفیات**، ج ۱۸ (بیروت، بی تا).
- ضیائی، علی اکبر، «ابن اخشید»، **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۲، موسوی بجنوردی (تهران، نشر دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش).
- عسقلانی، ابن حجر، **لسان المیزان** (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق).
- غنیمه، عبدالرحیم، **تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی**، نورالله کسائی (تهران، انتشارات یزدان، ۱۳۶۴ ش).
- کرمر، جوئل، **احیای فرهنگی در عهد آل بویه**، محمد سعید حنایی کاشانی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵ ش).
- متز، آدام، **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری**، ج ۱، علیرضا ذکاوتی قراگزلو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ ش).
- مدرس تبریزی، میرزاحمدعلی، **ریحانة الادب** (تبریز، شفق، بی تا).
- محمدالسید، محمدصالح، **الخیر و الشر عند قاضی عبدالجبار** (مصر، دارقبا، ۱۹۹۸ م).

- معروف الحسنی، هاشم، *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، سید محمد صادق عارف (مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۶ ش).
- نجاشی، ابوالعباس، *الرجال* (قم، بی نا، ۱۴۰۷ ق).
- همدانی، قاضی عبدالجبار، *شرح اصول خمسہ* (قاہرہ، مکتبہ وہبہ، ۱۹۶۵ م).
- _____، *المغنی فی ابواب التوحید*، ج ۲۰ (بی نا، بی تا).